

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

س. رها
۰۸ اکتوبر ۲۰۱۳

اشاره ای چند به گفته های «شریعتی» در رابطه با «ویژگی های شخصیت پیامبر»

۲

جهان دریک پوست مرغ و فلاکت فلسفه

فلسفه از واژه (Philosophy) ریشه لاتینی کلمه Philein معنای دوست داشتن و علاقه ورزیدن گرفته شده که با ترکیب کلمه Sophia به معنای حکمت و فرزانه‌گی، مجموعاً دوست داشتن و میل به حکمت، دانائی و حقیقت را تداعی می‌کند و نیل به حقیقت، هدف فلسفه را تعیین می‌کند. از این رو مشخص می‌گردد که چون دوست داشتن از ویژگی های فطری انسان است و حرکت به سوی فرزانه‌گی نیز یکی دیگر از خصوصیات انسان، پس خلاف ادعای بعضی ها که می‌گویند: فلسفه چیزی نیست جز حرافی و سفسطه‌گویی در باره چیزهایی که از محدوده دسترسی انسان ها خارج اند، فلسفه همیشه می‌خواهد از دانی به عالی، از سطح به عمق و از ظاهر به باطن نفوذ کرده و بر آنها شناخت و آگاهی یابد. فلسفه با مهملات زاده امیال شخصی انسان ها رابطه ای ندارد- البته باید گفت که چنین مهملات گریزان از واقعیت نیز در دسته فلسفه جای می‌گیرند که به گفته انگلس نمایندگی از «وجودان های کاذب» می‌نمایند- از این لحاظ، ملاق های شتر مرغی خلاف حقیقت و در تضاد با علم، باعث به فلاکت کشیدن فلسفه و وارونه جلوه دادن رسالت حقیقی فلسفه می‌شوند که نمایندگی چنین فلاکتی را، ایدئلیزم یا فلسفه اصالت روح عهده دار است. «فلاسفه برحسب پاسخی که به این مسأله (تقدم روح بر ماده و عکس آن، خلقت جهان توسط یک نیروی ماوراءالطبیعه و یا ازلی بودن جهان) گفتند، به دو اردوگاه بزرگ تقسیم شدند. آنهایی که مدعی بودند روح قبل از طبیعت وجود داشته و بنابراین به نحوی از انحاء سرانجام خلقت جهان را قبول داشتند، اردوگاه ایدئلیستی را تشکیل دادند. آنهایی که طبیعت را مبداء اساسی می‌شمردند، به مکاتب مختلف ماتریالیزم پیوستند» (انگلس، لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک المانی)

دقیقاً همان مکاتب فلسفی که شاخه های مختلف ایدئلیزم را تشکیل داده اند، هیچ گاهی موفق به تشریح حقیقی هستی و جهان موجود شده نتوانسته و به گفته برنارد شاو؛ «فلسفه را به حماقت، علم را به خرافات و هنر را به تفاخر» تبدیل می‌کنند که هیچ گاهی از محدوده تفسیر غلط و خلاف واقعیت عینی قدم فراتر نگذاشته و کوشش در تغییر آن نکرده اند- چرا که تغییر جهان باتفسیر غلط غیرممکن است- درحالی که «هدف تغییر آن است» نه تفسیر های گوناگون و نه هم تشریح جهان بر وفق میل و ضرورت. «فلسفی بودن در واقع به معنای دارا بودن هوشمندی و قدرت استدلال نقادانه، و اتخاذ رهیافت علمی به مسایل انسانی است» (جان دیوئی- تکیه از من است).

بنابر این، وظیفه ورسالت فلسفه، تشریح واقعیت عینی و جهان موجود، با اتکاء به «رهبافت علمی» بوده و اساساً سخن گفتن از نیروهای متافیزیکی- که نه در قوطی عطار قابل بازیافتن اند و نه به گفته رفقای «سازمان انقلابی»: در خریطه حکیم جی صاحب- فلسفه را بدون شک به فلاکت کشانده و از خاصیت تشریح جهان عینی و خارج از ذهن، تهی می سازند، در این بخش کتابها، مقاله ها و آثار بی شماری نوشته شده و در دسترس عاشقان علم و آگاهی قرار گرفته اند که بنابر تعددش، به گفته صمد بهرنگی؛ حتا عمر مکاف مطالعة تمام آن آثار و کتاب ها را نمی کند و به ناچار باید گفت: هر کتابش به یک بار خواندن نمی ارزد، چون کتاب های علمی، مبتنی بر واقعیت های موجود و در نهایت، کتاب های باارزش آنقدر زیاد است که عمر قصیر ما از رسیدن به مطالعه تمام آنها کوتاه است. اما در اینجا همانطور که در اول ذکر گردید، هدف ما پرداختن به مسایل فلسفه نبوده بلکه مکث های کوتاههست روی سخنان شریعتی در باب «ویژگی های شخصیت پیامبر» که نه از دریچه خاصناً فلسفه، بلکه با اتکاء به احساسات، عواطف و اخلاقیات به آن پرداخته شده است. ولی از آنجائی که دکتور در گوشه ای از گفته هایش، ابهت و عظمت پیامبر را خواسته است اندکی رنگ فلسفی به آن بخشد، لازم بود که این چند سطر به عنوان راه گشای ما در درک گفته های دکتور از فلسفه و رابطه آن با خیال پردازیهای جاهلانه، بیان شود.

دکتور زمانی که عارفانه وارد دنیای تخیلات شده و با کسی که بیشترین گفته هایش را از او الهام می گیرد (ابوذر) دوش به دوش در بهشت برین زیر نخل های خرما قدم می زند- البته زمانی که از آمیزش با حوریان بهشتی و لب بوسی و عشق کردن با آنها فارغ می شود- از این که در بدل تعریف و تمجید هایش از پیامبر پادشاه بیشتری بگیرد، شروع می کند به طنز پردازیهای خود:

«...شگفت انگیز و غیر عادی است، به طوری که آدم بعد از مدتی شرح حال پیغمبر را می خواند، حالت عاشقانه ای نسبت به او پیدامی کند. این همه عظمت، در این همه سادگی قابل گنجایش نیست. و خود این یک اعجاز است. از لحاظ فلسفی، درست جهانی را در یک پوست تخم مرغ گنجاندن است، ولی این یکی تحقق پیدا کرده است!»

جالب است، خیلی جالب! خوب، لابد خواندن «شرح حال پیغمبر» نسبت به کشش و قوه جاذبه زمین به مراتب دارای قوه جاذبه بیشتر است که دکتور را به این سرحد هوائی کرده است و در آسمان ها به چکر می برد و یاهم آنقدر از خود، بیخودش ساخته است که به هجوگویی روی آورده است، دکتور بیان نداشته که در این «شرح حال» چه چیزی نهفته است که انسان را از خود بیگانه ساخته و «حالت عاشقانه ای نسبت به او (پیامبر) پیدامی کند»؟ لابد گذشته از این که این شرح حال خاصیت اعجاز انگیز دارد، چیزی دیگری که دکتور را مجذوب و عاشق خود ساخته است، نبرد های پی در پی، اجرای بدون قید و شرط امر الهی در رابطه با ملحدین، و یاهم تعدد زوجات پیامبر بوده که یکی را به دلیل «ازدواج سیاسی»، دیگری را به خاطر نجات از دست بیگانه ها و بعضی های دیگر را هم به دلایل مختلف مثلاً خدیجه را به خاطر ثروت و دارائی اش و... گرفته است. در قسمت دیگر، زمانی که «اعجاز» را برداریم- چون در مقابل اعجاز هیچ گونه شک و تردیدی روا نبوده و فوراً باید «لا حول» گفت- خود دوکتور قبول دارد که: «این همه عظمت در این همه سادگی قابل گنجایش نیست»، پس چطور شد که در اینجا عکس آن صورت پذیرفته و «این همه عظمت در این همه سادگی قابل گنجایش» شده و هیچ سخنی هم در این رابطه نمی توان بود؟ دوکتور هیچ زحمتی به خود نداده است شرح بدهد که آیا در جای فلسفه جهان را در پوست تخم مرغ گنجانده است و کدام فلسفه؟ آیا چنین حکمی از نگاه آن فلسفه مردود است و یا قبول؟ آیا قبولیت چنین حکمی با منطق و عقل عادی- گذشته از این که علم در این باره چه می گوید- سازگاری دارد؟ در رابطه با چه بحث فلسفی این موضوع بیان شده است؟ «یک نه و صد آری»، دکتور و در مجموع فلسفه ای که دکتور از آن پیروی می کند، زحمت پاسخگویی به چنین سؤال هارا در خود نمی دهد و یک باره حکم می کند: «ولی این یکی تحقق پیدا کرده است» و ما به دیگران کاری نداریم.

چنین طنز گوئی های شباهت به این دارد که بگوئیم، آیا خرس می تواند در سوراخ موش داخل شود؟ نه به هیچوجه! «ولی این یکی داخل شده است». و این که از چه طریق، چگونه و باچه روشی این کار را کرده است، به دیگران ربطی ندارد. آیا موش می تواند بار شتر را بر خود حمل کند؟ نه هیچ امکان ندارد! «ولی این یکی موش همان کار را کرده است» و به ملحدین هم ربطی ندارد که بپرسند چگونه این موش قادر به حمل بار شتر است. این یک اعجاز است و یک راز بین موش و شتر و فلسفه آنها!!

«خصوصیت دیگری که باز در زندگی پیغمبر وجود دارد، این است که هر جا در شبه جزیره، که پیغمبر رفته، آدم نسبت به آن سرزمین، به خاک، به آن سنگ ریزه ها و به آن کوه ها، کششی احساس می کند و مثل یک مغناطس قلبش را می گیرد، وحس می کند که در قلمرو یک جاذبه مغناطسی قرار گرفته است.»

نگفتم که پیامبر و شرح حالش «جاذبه مغناطسی» دارد؟ و دیدید که حالا گفته ام درست از آب درآمد؟ حالا است که فهمیدم چطور یک فقیر بچه یتیم آن همه زن در اطرافش تلنبار شده اند، زیرا این یکی از خصوصیات ذاتی پیامبر بوده که هر چیز را به طرف خود جذب نماید؛ زن های زیبا و ثروتمند، تاجران و سرمایه داران و ریش سفیدان اقوام را جهت تحمیق نمودن آنها و از آن طریق قُرت دادن تمام دارائی های یک قوم را، زیرا به گفته جواهر لعل نهرو: «ابله ترین کسان، منتفذ و صاحب اختیار یک تبار شده اند». «جاذبه» از جذب گرفته شده است که به معنای به خود کشنده و نیروئی که اجسام را به سوی خود بکشد، می باشد و «مغناطس» از کلمه Magnet گرفته شده که معنای آهن رُبا و جاذب آهن را گوید که در اینجا معلوم نیست منظور دوکتور دقیقاً از استعمال چنین کلمه ای چیست، چون طوری که معلوم است پیامبر تنها آهن را جذب نمی کرد بلکه کم ترین چیزی که جذب می کرد، شاید یکی از آنها آهن بوده، درست است که بدن انسانها نیز در ترکیب خود عاری از آهن نیست ولی آهن بدن زن هائی که پیامبر به سوی خود جذب کرده است آنقدر زیاد نبوده که دلیل حتمی جذب آنها توسط پیامبر و «جاذبه مغناطسی» آن شده باشد، به هر حال این مسأله می تواند به بسیاری از سؤال های ما از قبیل: پیامبر چرا آنقدر زن زیاد نموده بود، چرا آنقدر به زودی ثروت مند شد و... پاسخگو باشد که؛ در این میان نه گناه پیامبر است و نه هم گناه هیچ کسی دیگر، تمام این ناروائی ها از زیر سر «جاذبه مغناطسی» است و بس و هر کسی هم که مال و اموالش در نبرد ها و یاهم در روزگار عادی از دستش رفته و پیامبر به تصاحب خود در آورده اند، رفته آن اموال را از «جاذبه مغناطسی» مطالبه نماید نه از خود پیامبر. کسی که دارای چنین «جاذبه مغناطسی» باشد، هیچ شکی در آن نیست که جهان را در یک پوست تخم مرغ بگنجاند و هیچ شکی هم روا نباشد. حقاً که چنین کسی قادر است با جاذبه مغناطسی خود دوکتور و امثالهم را همچون آب خوردن از زمین مادی برداشته و در فضای مجازی و در میان انبوهی از حوریان بهشتی به عشق نمودن و شُرب شراب های ناب، مشغول شان دارد. لعنت بر منکرش!!